



سرشناسه: دهقانی، نیما، ۱۳۶۵ -
عنوان و نام پدیدآور: منو تلخک / نیما دهقانی.
مشخصات نشر: تهران: حوض نقره، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری: ۶۴ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۹۴-۱۰۶-۱
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: نمایشنامه فارسی - قرن ۱۴
رده بندی کنگره: ۸۱۳۹۰ م ۵۷۵۲۳ / ۵۵ PIRA
رده بندی دیویی: ۸۵۲/۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۳۴۵۹۴

منو تلخک

نویسنده: نیما دهقانی
حاشیه نویسی: شرمین نادری
گرافیکرها
به ترتیب ورود به صحنه:
نسیم آتشین جان
ها ساداتیان



نشر حوض نقره

چاپ اول: تابستان ۹۳

چاپ: صفیه

لیتوگرافی: نگارین پرتو

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

۲۸۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۹۴-۱۰۶-۱

تلفکس: ۸۸۹۶۸۸۴۹ ۸۸۸۲۱۵۹۹

www.howzenoghre.com

www.howzenoghre.ir

کتاب فروشی حوض نقره:

پایین تر از تجریش، باغ فردوس، موزه سینا

تلفن: ۲۲۷۳۶۵۵۴

صحنه مستطیلی نسبتاً خالی است.

(موسیقی) صندلی چرخ دار * کپنه‌های گوشه‌ی سمت چپ صحنه، عقب، زیر نور ضعیف موضعی تنهاست. کنارش چمدان کپنه‌تری و مقابل آن، در انتهای صحنه سمت چپ، یک سطل قدیمی چاه با طنابی ضخیم ولی پوسیده از سقف آویزان است. روی صندلی چرخ دار ملاقاتی سفید کشیده شده است که زیر آن به سختی می‌شود اندام کسی را تشخیص داد. نفس می‌کشد یا نمی‌کشد، شاه است او. روبروی صندلی چرخ دار و سطل جلوی صحنه، در دو نقطه‌ی متقارن، چند ظرف قدیمی و شمعی تا نصف سوخته است. اشک شمع روی زمین گرد شمع، تا فاصله‌ی راه به جایی نبرده و نزدیکی‌های شمع‌دان ماسیده.

تماشاگر که مستقر شده، نور روی چمدان * می‌افتد، دستی از حفره‌ی چمدان بیرون می‌آید، قفل چمدان کپنه را باز می‌کند و تلخک خودش را از تووی چمدان کپنه بیرون می‌کشد.

حکایت واپس
تصویر همان چرخ دستی:

چرخ دستی عماد قدرت بشری است. نقش از نیروی کیهانی مضمحل‌کنی که در خدمت انسان قرار گرفته است. اما در ضمن تمام مسئولیت‌های فردی که ممکن است با اشتیاق کم یا زیاد آن را به جلو براند و وسایل مختلف بر آن بار کند و یا آن را در جهت غلطی به حرکت در آورد به عهده می‌گیرد و می‌تواند آن را در ممکن است بیگانه به راننده همان ساوگس که جلو می‌برد و اکنون شود از این نظر چرخ دستی عماد سر نهشت است. تصویر چرخ دستی واپس چند الساله شده مانند چرخ دستی سرگ یا گالی سرگ که فروش که در این چرخ دستی‌ها نقش ابزار سر نهشت را بازی می‌کنند و ممکن است راننده آن شیمی باشد که به جهت و جوی مشرف به موت برآمده یا آمده تا گنص پنجهان را نقل مکان کند. فر هنگ عمادها

حکایت چمدان:

جای مخصوص نهان جاده‌ها در مسافرت است. در داخل علم، به صندق چرمی بزرگ یا کوچکی اطلاق شود که هنگام سفر جاده‌ها را در آن نهشت فر هنگ لغات و هفتاد

یادداشت ش. ان: چمدان
 تلخک که با هزار ترفند، از
 انباری رفیقی هم دل پیدا شده بود
 است. این تلخی و خانه و کاشانه تلخک
 ترسان که خانه بر پشت دارد و از
 این خانه هم خاطرات تلخی اش
 را بیرون می کشد هم برگ و بار
 بهشت سرگمی اش را، بیچاره اما
 پیر از بساط و خنجر پنهان است
 و نه مثل چمدان خام سری پایش
 راحت تا به تمام می شود که بار
 و اسرار سستی مثل تغییرهای
 یا خودش می کشد و بعد هم توی
 چمدان آرام می گیرد به امید این که
 راستش اگر دستم تابوتش شود
 چمدانش برایش کافال می لپی و کسی
 زهر هلاهل می گذاشت کسی از این
 کسی از آن شاید که آرام گیرد و تلخک
 بیچاره...

حکایت تروست
 شعبه یا قستی از آن، و عرب
 آنرا خفیه گوید و عامل مهم در آن
 چستی و جلدی کار شعبه است
 که با سرعت عمل حقیقت را
 از بیستنه منع کنند همان شعبه باتی
 چشم بندی و...
 لغت نامه دهخدا

(موسیقی) گوشش را می گذارد روی شکم کسی که
 زیر ملاقه است، مطمئن که شد نفس می کشد، شروع
 می کند به چرخ زدن روی صحنه. معلق می زند،
 می پرد، چرخش را از تووی چمدان در می آورد، دور
 صحنه می چرخد و می خواند و می خندد، از در و دیوار
 بالا می رود و تمام تلاشش را می کند تا مسخره ترین
 موجود روی زمین باشد. اما خودش هم می داند که
 نیست.

خسته می شود. نفس زنان می نشیند کنار صندلی، صندلی
 چرخ دار از آن شاه است.

روی ملاقه، جای دهان شاه یک مستطیل و روبروی
 یکی از چشم هایش یک حفره ی دیگر بریده شده است
 و نیز برای خروج سوند سوراخ دیگری که با زیپ باز
 و بسته می شود.

گوشش را می گذارد روی شکم شاه. می فهمد که
 خواب است. از تووی چمدان چند پارچه خرت و پرت
 در می آورد و می آید جلوی صحنه شروع می کند به
 مثلا ترستی*...

خسته می شود کنار شاه می نشیند.

(موسیقی) به ساعتش نگاه می کند. می رود تووی
چمدانش می خوابد. ساعت ها می گذرد. ناگهان ساعتی
که وسط صحنه افتاده شروع می کند به زنگ زدن. انگار
وظیفه ی تمام ساعت های شماتهدار جهان به دوش
او باشد. به اندازه ی تمام ساعت های آدم هایی که
خوابشان سنگین است تقلا می کند خواب تلخک را به
هم بزند. تلخک شاکی، عاصی غران! از چمدان بیرون
می آید. با غرولند ساعت را تووی چمدان می اندازد.
می نشیند رویش و ملتسانه به چمدان می گوید:

باشد باشد! بیدار می شوم!

خمیازه ای می کشد...

وقت کرم شاهنشاه است.

این را تکرار می کند و از تووی چمدان کرم مخصوص شاه
را که در ظرفی کوچک است بیرون می آورد و خواب و
بیدار در باب کرم شاهانه * سخنرانی می کند. برای که؟
خودش هم نمی داند:

حکایت شعبده:
بازی که آن را نمودی باشد ولی بودی
داشته باشد چشم بندی و نظر بندی
و حقه بازی. (ناظم الاعیان). نیرنگ
بندی. قردستی. نیرنج. چشم
بازیگری. سبک دستی. پشیمان کردن
سرعت هر چه قلمش از آنجا بیرون
برده است. کسی در نیاید که بیرون
دهد.

یا دوا داشت ش. ان:
کرم شاهانه از الورا، گیاهی باستانی از
راستی مانچینگان آفریقایی که در قرن
هفتم با نام پادوهر و عصاره ی زندگی به
ایران رفت و البته خواص عجیب و
غریب و زیادی هم برایش نوشته اند
از جمله این خواص می شود اشاره
کرد به سردی و ضد التهاب بودنش
و درمان سآلک های جلدی، درمان
امراض لثه و دهان، درمان هورمون
ضد غلشی ناحیه ی سر و همچنین ترمیم
جای سوزن و البته مفید برای درمان
زخم معده، زخم های گوارشی، کم خونی،
بی خوابی، ضد دیالکلیه و مفید برای
انواع دیابت... که اگر نصف
این خاصیت ها حقیقت داشته
باشد همان کیسای زندگی است الورا
و بنی آدم باید هیچ نگردند. بنشینند و
از صبح تا شب الورا بنوشند و بر
سرشانند و هفتصد سال زیست کنند.

هند و از کوهکن به رخساره درختان اند
 و به کوه پسته و درختان اند در هند که کوه
 بود که گفت که پسته در پسته... در آنجا
 سحر است... و از آنکه کرم که از
 پسته آمد از آنکه در آنجا است
 یکی در زانود و یکی در میان و یکی
 در میان و یکی هر سال به بار آید از
 هر یکی هفتصد خوشه برآید در هر
 خوشه هفتصد دانه هر دانه چنانکه
 یک جوی آن را ملک هندوستان
 برزاد از پسته خود و یکی دانه از آن
 پسته را ده شفا یابد
 صوابی الضلقات محمد بن
 احمد غیری
 حکایت چین، مانچین و
 کلایست اصفیه های آن
 از اسکندریه بر سیوه کی در عالم
 چه دیکه از اصفیه های گشت
 در عراق و مغرب کریم اصفیه
 دریم به چین و مانچین در عراق
 درخت ها دریم رسته بوی شکاف
 از آن می روید از پسته که آنجا
 بر آید تا وقت نال از زمین
 بر سر شاشی و پس از نال به زمین
 فرو می آید به وقت غروب تمام
 به زمین فرو رفته بوی ناله که
 آنجا بر آید درخت ها را از
 آب بر آید.

طیبیان حاذق هند* و چین* جملگی بر آن اند که پوست وی
 باید از گزند تابش مستقیم خورشید دور ماند. گرچه مشق طب
 نکرده ام، لیکن می دانم آخرین شاه زمین به آخرین متدهای
 درمانی نیازمند است... تنت به ناز طیبیان نیازمند مباد...
 باد شکم می آورد هر چند چندان هم بی اثر نیست که از کهیر و
 آکنه و سالک پیش گیری و دفع بلا می کند اشعات خورشید را...
 قدری صبر زرد و عنبر نصار و سرکنگین دو تقطیره و آلوورا*
 چاشنی عسل است و عصاره ی ریحان نوچیده... هوم... بمالید
 سرورم... بمالید که دست هایم نای مالیدن ندارند دیگر...

کرم را می گذارد روی دستهای صندلی چرخ دار شاه. می خواهد برگردد سمت
 چمدانش که انگار شاه صدایش می کند، بر می گردد و گوشش را نزدیک دهان
 شاه می برد.

اندر کلایست هند و اصفیه
 هند: در هندوستان درختی
 است آن را که کرم خوراند
 و میوه ی چون انگور آن خورند
 و طبع آن جوی که از جانب
 مغرب بود در سینه کوه بون کسی
 قتل و آفت از سامان بگریز بود
 حله بود و طبع
 کلایست ابر شیطانی الهند
 و چین: هند اقلیمی است
 بزرگ جدی با صین دانه و جدی
 با سینه هر که کرمی آید رسد
 ابروی بر آید مانند خیمه ای، زانوی
 ایشان بچون کرده و کرمی را به
 آب فرو برد و در سای به خوش
 آید اگر کرمی از آن بر حد بگذرد
 به دنا چین رسد و کوهها بود سنگ
 سر به هم آلوده و شمره های چین
 بیشتر بر کنار این دنا رسیده اند
 چون شمره خانقو و بلغان و سنگ
 اینجا نشینند
 اندر کلایست خاک نیکو و
 بر بعضی هندوستان و پیش
 از رخساره بد کل هندوستان:
 و بدانکه اقلیم هند کاکلی نیکو
 دانه و پرمغلی و دانه ای صراحتی
 به هندوستان رسیده چهره های نیکو
 در گشت آنرا بنگارند و یکی های

